

چو گل‌های سپید صبحگاهی
در آغوش سیاهی
شکوفای شو

بپاخیز و پیراهن رها کن
گره از گیسوان خفته واکن
فریبا شو
گریزا شو
چو عطر نغمه کز چنگم تراود
بتاب آرام و در ابر هوا شو

به انگشتان سر گیسو نگهدار
نگه در چشم من بگذار و بردار
فروکش کن
نیایش کن
بلور بازوان بر بند و واکن
دو پا بر هم بزن، پایی رها کن

بپر، پرواز کن، دیوانگی کن
ز جمع آشنا بیگانگی کن
چو دود شمع شب از شعله برخیز
گریز گیسوان بر بادها ریز
بپرداز!
بپرهیز!
چو رقص سایه‌ها در روشنی شو
چو پای روشنی در سایه‌ها رو

گهی زنگی بر انگشتی بیاویز
نوا و نغمه‌ای با هم بیامیز
دلارام!
میارام!
گهی بردار چنگی
بهر دروازه رو کن
سر هر رهگذاری جستجو کن
به هر راهی، نگاهی
به هر سنگی، درنگی
برقص و شهر را پرهای و هو کن.

به بر دامن بگیر و یک سبید کن
ستاره دانه چین کن، نیک و بد کن
نظر بر آسمان سوی خدا کن
دعا کن
ندیدی گر خدا را
بیا آهنگ ما کن.

منت می پویم از پای اوفتاده
منت می پایم اندر جام باده
تو برخیز
تو بگریز
برقص آشفته بر سیم ربابم
شدی چون مست و بیتاب
چو گلهایی که می لغزند بر آب
پریشان شو بر امواج شرابم.

سیاوش کسرای
سوم اردیبهشت 1332